

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

در بحث گذشته مؤیداتی را برای این ادعا که موضوع در قضایای شرعیه واقع به حسب العرف است نه واقع به حسب العقل، ذکر کردیم.

نمونه هایی که در تعیین مصداق، مجالی برای عقل نیست: 1. غناء

در دنباله‌ی این بحث این نکته را می‌خواهیم اضافه کنیم و آن اینکه در بعضی از موارد مجالی برای عقل وجود ندارد کما اینکه در ذهن بعضی از آقایان هم این مطلب بود. ما یک عناوینی در فقه داریم که غیر از رجوع به عرف در تعیین مصداق هیچ مرجع دیگری برای آن وجود ندارد و اساساً برای عقل، امکان راهیابی و مجالی برای عقل نیست. مثلاً در بحث غناء غالب بزرگان بعد از اینکه تعاریفی را که دیگران کردند مطرح می‌کنند در آخر می‌فرمایند «ما یسمی غناءً عرفاً»؛ غنا بودن را به عرف ایکال می‌کنند. که عباراتی که در کلمات آقایان هست شاید اول کسی که مسئله‌ی عرف را در باب غناء مطرح کرده مرحوم شهید ثانی است. ایشان می‌فرماید «الاولی الرجوع فيه إلى العرف فما یسمی فيه غناءً یحرم لعدم ورود الشرع بما یضبطه» شارع نیامده یک معنای خاصی برای غنا ذکر کند، «فیکون مرجعه إلى العرف» این در مسالک جلد دوم صفحه 353 هست.

صاحب ریاض، مرحوم میرزای قمی هم همین نظر شهید ثانی را اختیار کردند. صاحب جواهر هم در جلد 22 صفحه 46 می‌فرمایند: «والتحقیق الرجوع فی موضوعه إلى العرف الصحیح». البته اینجا یک اختلافی هست که آیا نظر صاحب جواهر این است که به عرف عام مراجعه شود در باب غنا، که خیلی‌ها همین برداشت را دارند که صاحب جواهر معتقد است در باب غنا آنکه «یسمی عند العرف العام بالغناء» بعضی می‌گویند از عبارت ایشان استفاده می‌شود به عرف اهل موسیقی باید مراجعه کرد. حالا باید عبارت ایشان را در آن بحث با دقت مراجعه کرد.

مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفایده می‌فرماید «فحینئذ» بعد از اینکه قول لغویین و عده‌ای را نقل می‌کند می‌فرماید «الحواله فيه إلى العرف و کلاً یعد من العرف أنه غناءً یحرم فعله و سماعه مطلقاً فی القرآن و غیره شعراً أو غیراً، فلیس بمخصوص غیر القرآن» تا آخر. این در کتاب قضا و شهادت دارد که باید رجوع به عرف بشود.

در کتاب متاجر هم همین تعبیر را دارد که می‌فرماید بعضی از اصحاب گفته‌اند باید در غناء رجوع به عرف کنیم «فکل ما یسمی

به عرفاً فهو حرامٌ و إن لم يكن مشتملاً على الترجيع و لا على التراجع» دلیل هم می‌آورد می‌فرماید «إنَّه (یعنی لفظ غناء) لفظٌ ورد فی الشرع تحریم معناه و لیس بظاهر له معنی شرعی، مأخوذ من الشرع، فیقال على العرف» و این دلیل را ذکر می‌کند و باز دیگری که در باب غناء این مسئله را مطرح کردند، این عبارت از مجمع الفایده جلد هشتم صفحه 57 است.

این هست که ما در فقه عناوینی داریم، اینها کم هم نیست که اصلاً مجالی برای عقل نیست. به عقل بگوئیم غنا چیست، عقل چه می‌فهمد غنا را؟ غنا یک مفهوم عرفی محض است و عرف باید روشن کند و آنچه که مهم است این است که نه تنها ما باید سراغ عرف برویم از عبارات آقایان استفاده می‌شود که حتی لزومی ندارد مفهوم غنا برای ما روشن باشد. آنچه که من از عبارت آقایان در همین بررسی اجمالی در بحث غنا استفاده کردم اصلاً ولو مفهوم غنا برای ما روشن نباشد، بگوئیم در تعریف غنا تعاریف مختلف ذکر شده است حتی تصریح به این است که ما یسمی غناء، آنچه که به آن غنا می‌گویند و این را در یک عبارت دیدم.

عرض می‌کنم حالا یا مجمع الفایده نقل کرده (مرحوم محقق اردبیلی) یا دیگران، «و لقد اجاد بعض الفقهاء ممن قارب عصرنا حيث الحال الغناء على العرف العام» گفته‌اند غنا را باید برویم سراغ عرف عام مردم. گفتند تمام اینها تعاریف لفظی که مراد تعاریف شرح الاسمی است. «و اعترف بالعجز عن تحديد و تحديد سایر الاجزاء حتى الماء و التراب» گفته‌اند ما مفهوم دقیق غنا را نمی‌توانیم روشن کنیم نه غنا! حتی ماء که یک مفهوم رایج بین الناس است، ما از آب و تراب بین مردم رایج‌تر نداریم. گفتند مفهوم دقیق اینها را هم نمی‌توانیم بگوئیم. حالا یا از آن حرفی است که در فلسفه می‌زنند که حدّ حقیقی اشیاء را ما نمی‌توانیم بیان کنیم، که طبق آن مبنا تمام تعاریف، تعاریف شرح الاسمی می‌شود و لذا گفتند ما مستقیم سراغ مصداق می‌آئیم، می‌گویند هر چه عرف گفت غناست، اگر یک صوتی ولو طرب در آن نباشد، ترجیع در آن نباشد، عرف گفت إنه غناء این حرام است.

عرض می‌کنم بحث را اصلاً به مصادیق عرفیه منحصر کردند. یعنی حتی طبق این بیان لازم نیست بگوئیم اولاً مفهوم از نظر عرفی چه معنایی دارد؟ لزومی ندارد ما معنای مفهوم عرفی را روشن کنیم، می‌گوئیم «فَتَنَمُّوا صَعِيداً طَبِياً» آیا عرف این آجر را مصداق صعيد می‌داند یا خیر؟ حالا هر معنایی برای صعيد کنند، این را در باب غنا گفتند، در بعضی از مفاهیم دیگر هم این تصریح را دارند.

پس ما می‌خواهیم ببینیم در فقه، عناوین و مفاهیمی که وجود دارد، در مصداقش برویم سراغ عقل یا برویم سراغ عرف. ما عناوینی داریم یکیش همین غناء است.

نمونه هایی که در تعیین مصداق، مجالی برای عقل نیست: 2. مسکر

دوم عنوان مسکر، شما ببینید در باب اسکار هم باید برویم سراغ عرف که آیا این مایع خارجی مسکر هست یا نه؟ عقل که مجالی ندارد که بگوید این مسکر هست یا نیست؟ به قول خودشان آقایان در فلسفه که می‌گویند عقل در جزئیات نمی‌تواند دخالت کند، عقل نمی‌تواند بگوید «هذا المایع الخارجی مسکرٌ أم لا» از تمر گرفته می‌شود، از نبیذ گرفته می‌شود، چیزهای مختلف گرفته می‌شود ولی واقعی است که حاکم به او عرف است.

اینکه ما داریم روی آن بحث می‌کنیم در موضوعات غیر مستنبطه است، ما در فقه دو جور موضوع داریم، یک موضوعات مستنبطه داریم مثل صلاة، صوم، حج، زکات، خمس، اینها مستنبطه است اما الآن بحث ما در موضوعات غیر مستنبطه است. «ماء، تراث، أرض، إسکار، غناء، تعزیه» شاید در فقه این عناوین خیلی زیاد باشد.

پاسخ استاد: مستنبطه یعنی جایی که شرع دخالت کرده و ما باید برویم از شرع بفهمیم که به چه چیز صلاة می‌گوید.

ما اینجا آیا تفصیل بدهیم بگوئیم یک موضوعاتی تکوینی است مثل ماء، دم، اینها تکوینی است. در تکوینیات خدمت جناب عقل بگوئیم عقل چه می‌گوید؟ آنچه به حسب عقل دقیق عنوان دم یا ماء را دارد، اما در غیر تکوینیات در یک مفاهیم اعتباریه مثل بیع، در اینها برویم سراغ عرف. آیا این حرف درست است؟ به نظر ما این حرف باطل است برای اینکه شارع در این رویه‌ای که در باب موضوع قضایای خودش دارد یک رویه‌ی واحد دارد، شارع اگر می‌خواست بگوید در «دم» من به حسب عقلی می‌گویم آنچه «دم» است باید بیان می‌کرد.

من این را دیشب در کلمات برخی از آقایان دیدم، فکر می‌کنم مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی (قدس سره) در مصباح الهدی بود. ایشان به جای این استدلالی که امام فرموده که شارع طریقه‌ی خاصی در این موضوعات قضایا غیر از آن طریقه‌ی عرفیه ندارد همانطوری که اگر یک قضیه‌ای در بین عرف و عقلاً باشد مفهوماً و مصداقاً خود عرف حاکم است و شارع طریقه‌ی خاصی ندارد، ایشان تعبیر کرده و می‌فرماید: این را از باب اطلاق مقامی می‌توانیم درست کنیم و این فرمایش متینی است یعنی وقتی شارع می‌گوید «الدم نجس» اما نیامد بگوید دم مقید به اینکه این به نظر دقیق عقلی باشد، از این جهت سکوت کرد. می‌خواهد حکم دم را بیان کند اما نمی‌آید برای دم خصوصیتی ذکر کند، اطلاق مقامی می‌گوید این خصوصیت دخالت ندارد. اطلاق مقامی می‌گوید خود شرع وقتی نمی‌گوید من به چه چیز دم می‌گویم به این معناست که خود شرع دخالتی ندارد، وقتی نمی‌گوید «من جهة الدقة العقلية» به این معناست که آن هم دخالت ندارد، اینها که معلوم شد دخالت ندارد اما مسئله‌ی عرف نیاز به بیان ندارد چون دارد القاء به عرف می‌کند، حالا که القاء به عرف می‌کند ما بقیه‌ی احتمالات را با اطلاق مقامی از بین می‌بریم. از طرف دیگر مستنبط نمی‌خواهد چیز مجملی را موضوع قرار بدهد «فتعین الماء و الدم مفهوماً و مصداقاً عند العرف» این یا به عنوان دلیل مستقل قرار بدهید و یا دقیق‌تر این است که این را منظم به دلیل امام کنید یعنی بگوئید برای اینکه این احاله‌ی به عرف داده شود بقیه‌ی احتمالات باید با اطلاق مقامی از بین برود.

حالا ما اگر چنین دلیلی مرکب از آنچه امام فرموده و اطلاق مقامی آوردیم دیگر مجالی برای تفصیل نیست.

دو تا تفصیل در ذهن آقایان است که دیروز هم بعد از درس صحبت می‌کردیم؛ یکی اینکه بگوئیم یک موضوعاتی داریم که برای عقل اصلاً مجالی نیست و فقط عرف وارد می‌شود مثل همین غناء، اسکار یکی از بحث‌هایی که در فقه وجود دارد بحث تعزیه است. اینکه اگر بر انسان مصیبتی وارد شد عزاداری کند. عزاداری امام حسین یا حضرت زهرا (سلام الله علیهما) بحث جداگانه است. بر مطلق مصیبت آیا عزاداری و تعزیه مستحب است یا نه؟ چند روز مستحب است، چه کیفیتی دارد؟ اینها در فقه بحث شده، تعزیه چه ربطی به عقل دارد؟ اصلاً عقل مجالی در او ندارد. بگوئیم بین اینها و بین موضوعاتی که عقل مجال دارد، عقل می‌تواند دم حقیقی را تشخیص بدهد فرق وجود دارد. می‌گوئیم این برخلاف رویه‌ی شارع است مذاق شارع این است که در تمام موضوعات علی نهج واحد آمده است. برای شارع بین دم که یک مصداق حقیقی است و تعزیه که یک عنوان اعتباری است، فرقی نیست. می‌گوید حاکم در تمام اینها عرف است این یک.

و هکذا این تفصیل؛ بگوئیم بین امور اعتباریه، مثلاً مفهوم بیع، اجازه، جعاله، این اعتباریات و بین تکوینیات ما فرق بگذاریم، بر این هم مجالی نیست برای اینکه وقتی دلیل را می‌آوریم مقتضای این دلیل این است که شارع در جمیع این موضوعات علی نهج واحد حرکت کرده نیامده بگوید در این موضوعات حاکم عقل است، در این موضوعات حاکم خودم هستم و در این موضوعات حاکم عرف است. شارع می‌گوید یا خود من، این را به یک قاعده تبدیل می‌کنم می‌گوید یا خودم یک معنایی می‌کنم و یا «ما هو المرتکز عند العرف» مرادم هست، غیر از این نیست. اگر کسی در فقه غیر از این را بخواهد به میدان بیاورد به این معناست که فقه را درست متوجه نشده، اگر بگوئیم دم یعنی آنچه بالدقة العقلية الواقعية و بالملاکات العقلية دم، این اصلاً فقه نیست. شارع می‌گوید آنچه عرف به آن دم می‌گوید، من به این شیر دم نمی‌گویم بلکه لبن است ولو اجزاء بسیار صغیره‌ای از دم در آن باشد به

آن لبین می‌گویم، این را می‌توانیم به صورت یک قاعده بیاوریم که «کَلَّ ما لم يحدده الشارع فهو مُحالٌ إلى العرف»، محال یعنی احاله داده شده، هر چیزی که شارع تحدید نکرده و برایش بیان خاصی نیاورده به عرف احاله داده می‌شود. هم دلیلش را امروز محکم‌تر کردیم و هم این تفصیل‌هایی که احتمال داده می‌شود.

نمونه هایی که در تعیین مصداق، مجالی برای عقل نیست: 3. مدعی و منکر

باز مثال دیگر در بحث مدعی و منکر چه می‌فرمائید؟ ضوابطی دادند، مدعی آن است که «من تَرَكَ تُرْك» مدعی آنست که قولش مخالف با اصل است. آقایان امروزه آمدند تمام این ضوابط را کنار گذاشتند می‌گویند مدعی و منکر را عرف باید معین کند. ما یک مطلب جدیدی امروز گفتیم و معتقدیم حتی لازم نیست عناوین را ببینیم عرف چه معنایی برایش می‌کند، الآن وقتی می‌گوئیم مدعی و منکر را باید سراغ عرف برویم، نمی‌گوئیم آقای عرف اول مدعی را برای ما معنا کن بعد خودمان سراغ مصداق برویم. ممکن است عرف در یک قضیه‌ای بگوید این مدعی است در قضیه‌ی دیگر بگوید آن مدعی است، تطبیقش با عرف است و ما هم همین را نیاز داریم، اصلاً خیلی از اینها نیاز در اینکه تعریف کنیم، بگوئیم حتی مفهوم عرفی‌اش را برای ما روشن کنید.

نمونه هایی که در تعیین مصداق، مجالی برای عقل نیست: 4. دم

سؤال:....؟

پاسخ استاد: اگر پشه خون انسان را خورد، این خونی که در جوف پشه هست، شما اگر پشه را کشتید این خونی که در جوف پشه بود آیا نجس است یا نه؟ اینجا آقایان می‌گویند سه فرض وجود دارد یکی اینکه یقین داریم این خون خارج از این بق (پشه) از خود این انسان بوده مسلم نجس است، دوم اینکه اگر مدت زمانی بگذرد بگوئیم ممکن است این جزء بدن این شده و در گوارش او رفته و خون پشه شده است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: اگر به عقل مراجعه کنید؛ وقتی پشه خون یک انسان را خورد ده روز هم در بدنش باشد عقل می‌گوید هنوز خون انسان در بدن آن است، حالا عرض می‌کنم خون یک حیوانی را داخل بدن یک انسانی بریزند، درست است که مسئله‌ی استحاله و ... مطرح شود اما قبل از مسئله‌ی استحاله این خون از خود انسان است.

نمونه هایی که در تعیین مصداق، مجالی برای عقل نیست: 5. دست پیوندی

مثلاً دست کافری قطع شده و متصل کنند به یک انسان مسلمانی که دستش قطع شده بوده، حالا عقل می‌گوید این ید همان ید کافر است، در واقع آن تغییری به وجود نیامده و استحاله‌ای هم نشده، اما عرف می‌گوید این ید، ید این انسان است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: یک شبهه‌ای هست که ما دو جور واقع که نداریم، واقع به نظر عرف و واقع به نظر عقل! ما یک تنظیری ذکر کردیم و گفتیم در باب طلب، شما در کفایه خواندید، ما یک طلب حقیقی داریم اینکه این انسان به آب نیاز دارد و این طلب حقیقی و محرکٌ للأعضاء است. دستش را می‌برد لیوان را برمی‌دارد و آب را می‌خورد. اما یک طلب انشائی داریم؛ اینکه می‌گوید «إفعل» مرحوم آخوند می‌گوید این «نحو طلب» این یک نوعی از طلب است منتهی طلب انشائی است.

سؤال:....؟

پاسخ استاد: واقع ببيع أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ است یعنی آنچه به حسب واقع ببيع است، چه کسی این واقع را تشخیص می‌دهد؟ عرف. ما می‌گوییم لازم نیست این واقع را عقل تشخیص بدهد بلکه عرف باید تشخیص بدهد.

من در فقه جایی را پیدا نکردم، شما هم فحص کنید اگر پیدا کردید برایم بیاورید، یک مورد که شارع موضوع را به حسب دقت عقلیه، اراده کرده باشد.

خارج بودن بحث تحدیدات شرعی از محل بحث

در تحدیدات، آن هم نه از باب عقل، شارع گفته من 1200 رتل عراقی، اقامه‌ی عشرة ایام، عده‌ی زن چهار ماه و ده روز معین کرده است. خود تعیین به این معناست که یک سر سوزن از این کمتر باشد فایده ندارد. معنای تعیین این است نه اینکه عقل این را بگوید. من اگر به شما عرض کردم که شما از صفحه‌ی 1 تا صفحه 10 را خواندید این موضوع را می‌فهمید، به این معناست که اگر 9 صفحه خواندید موضوع برایتان مشخص نمی‌شود.

سؤال:...

پاسخ استاد: ما همانطوری که می‌گوئیم موضوعات مستنبطه‌ی شرعیه محل بحث‌مان نیست، تحدیدات شرعی یعنی حدّ مسافت، عده‌ی زن، اوزان، مقادیر، اینهایی که شارع معین کرده از محل بحث خارج است، محل بحث در موضوعات غیر مستنبطه‌ای است که شارع برایش حدّ معین ذکر نکرده اینها را ما می‌گوئیم لا مجال للعقل در این موضوعات، در این موضوعات إلا و بالله فقط باید رفت سراغ عرف، با این ادله و شواهدی که ذکر کردیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين